

کارگران و انتخابات

کمیته هماهنگی

سه شنبه ۵ خرداد ۱۳۸۸

این روزها بحث رایج در فضای جامعه بحث انتخابات رئیس جمهوری است. می خواهیم ببینیم که کارگران با این انتخابات چگونه باید برخورد کنند. یک برخورد انتقادی رایج با این پدیده این است که می گویند انتخابات آزاد نیست، دموکراتیک نیست، عادلانه نیست، همگان نمی توانند نامزد انتخابات شوند، در انتخابات تقلب می شود، صندوق های آرا را عوض می کنند، آرای رای دهندگان خرید و فروش می شود، با وعده و وعید مردم را پای صندوق های رای می کشانند اما همین که انتخاب شدند و خرشان از پل گذشت وعده های خود را فراموش می کنند و فراوان حرف های دیگری که عموماً از سنخ همین نوع انتقاد هستند. معنای این حرف ها این است که اگر انتخابات آزاد باشد، اگر تقلبی در کار نباشد، اگر نور دموکراسی بر فضای رای گیری ها ساطع گردد پس انتخابات بسیار خوب است!! ابزاری برای اعمال اراده عمومی است!! شرکت آحاد مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود است!! پس باید از آن استقبال کرد و در آن مشارکت نمود. به زعم این نوع انتقاد، اگر پدیده انتخابات در جامعه ما نیز به سیاق کشورهای چون فرانسه، سوئد، آلمان و مشابه آن ها برگزار شود، باید به نتایج آن امیدوار بود و در آن شرکت کرد. تأکید ما بر ضرورت درنگ روی مسئله انتخابات در دنیای کنونی متوجه این نوع باور و برداشت است. حرف ما این است که معضل توده های کارگر در جامعه و جهان موجود تا جایی که به مسئله انتخابات مربوط می شود، نه صرف آزاد بودن یا نبودن این پدیده بلکه کل موجودیت آن است. این نکته است که باید به صورت جدی تشریح شود. بیابید برای لحظه ای انتخابات در سیطره حاکمیت دیکتاتوری های هار سرمایه داری و مثلاً جامعه سرمایه داری ایران را فراموش کنیم و سراغ «آزاد»ترین شکل ممکن آن در گوشه های دیگر دنیا برویم. انتخاباتی را در نظر آوریم که ظاهراً همه معیارها، ملاک ها و شرایط متعارف «آزاد» بودن در آن جمع است. همه آزادانه شرکت می کنند، هر کسی به کاندیدای دلخواه خود رای می دهد، هیچ کس صندوق انتخابات را به هم نمی ریزد و آرای درون آن را دستکاری نمی کند، سایه شورای نگهبان و نهادهای نوع آن نیز حداقل به شکل معمول جامعه ما بر انتخابات سنگینی نمی کند. به چنین حالتی بیندیشیم و نقش، موضوعیت و تأثیر چنین انتخاباتی را در جوامع کنونی جهان بررسی کنیم. اولین سؤال این است که حتی در این صورت انتخاب شوندهان چنین انتخابات «آزاد» و دموکراتیکی چه کسانی خواهند بود و قرار است واقعاً چه کاری انجام دهند؟ عده ای فوری جواب خواهند داد که اگر چنین باشد رئیس جمهوری یا نمایندگان مجلس یا هر فرد و هر نهاد منتخب حتماً به اموری خواهند پرداخت که در راستای بهبود وضعیت زندگی و امکانات رفاهی و اجتماعی توده وسیع شهروندان خواهد بود. حتماً کار ایجاد خواهند کرد. بیکاری را از بین می برند یا مهار می کنند. میزان فقر و گرسنگی، کار کودکان، فحشا و اعتیاد را کاهش می دهند و به طور کلی خواست های کارگران را برآورده خواهند کرد. مدافعان انتخابات «آزاد» و دموکراتیک سؤال بالا را این گونه پاسخ می دهند. اما به نظر ما این پاسخ از بیخ و بن توهم آمیز، خیالیافته و وارونه پردازانه است. انتخابات با فرض رعایت همه معیارها و موازینی که مدافعان آن طرح می کنند در هیچ کجای این دنیا هیچ تضمینی برای تحقق هیچ بخشی از خواست های کارگران به دست نمی دهد. یک نگاه ساده به سرنوشت جمعیت عظیم و میلیاردری توده های کارگر جوامع غربی این واقعیت را به خوبی نشان می دهد. همه این کارگران هر چند وقت یک بار به گونه ای کاملاً «آزاد» و دموکراتیک در این یا آن انتخابات شرکت می کنند، به افراد مورد نظر خویش رأی می دهند و انتخاب شوندهان نیز دست بر قضا عین همان کسانی هستند که اکثریت جمعیت کشور به آنان ابراز اعتماد کرده است. همه این حوادث طبق النعل بالنعل براساس موازین دموکراسی روی می دهد اما به راستی چشمتان روز بد نبیند. همان توده وسیع کارگری که این گونه آزاد در انتخابات شرکت جسته است و بسیار آزادانه به منتخبان خود رأی داده است در هفته دوم پس از روز رأی گیری شاهد وقوع هارترین و سفاکانه ترین تعرضات سازمان یافته همین دستگاه های محصول انتخابات آزاد و دموکراتیک خویش به تمامی دار و ندار معیشتی خود است. این توده وسیع کارگر مجبور است در همان ماه های نخست بعد از مراسم پرطمطراق انتخابات بسیار آزاد!! فریاد اعتراض خود علیه تصمیمات، مصوبات، برنامه ریزی ها و دسیسه سازی های همان دولت یا مجلس حاصل انتخابات بسیار آزاد را تا عرش آسمان بلند کند و سراسر کشور را به میدان مخالفت و جنگ و ستیز با همان منتخبان مورد اعتماد خود تبدیل کند. برای توضیح این واقعیت که هیچ انتخاباتی در هیچ کجای دنیای موجود سرمایه داری، حتی در آزادترین شکل ممکن آن، متضمن تحقق هیچ سطحی از مطالبات توده های کارگر نیست شاید همین اشاره کوتاه به این واقعیت سرسخت و عریان جوامع به اصطلاح پیشرفته سرمایه داری کافی باشد. اما برای تشریح علت این امر و ریشه یابی آن باید سراغ بحث های اساسی تر برویم. باید ببینیم معنای انتخابات به طور کلی در نظام سرمایه داری چیست.

سرمایه، چنان که بارها گفته ایم، چیزی نیست جز رابطه خرید و فروش نیروی کار بین انسان ها. از نظر تاریخی، رواج و حاکمیت این رابطه اجتماعی در جامعه مستلزم تحقق دو شرط بوده است. نخست آن که نیروی کار یا توانایی جسمی و فکری انسان برای کارکردن باید نه تنها به صورت کالا یعنی محصول قابل خرید و فروش درمی آمده بلکه به وفور و به ارزانی وجود می داشته به طوری که خریداران آن یعنی سرمایه داران به سادگی و راحتی به آن دسترسی داشته باشند. اما این وفور و ارزانی و این سادگی و راحتی دسترسی به نیروی کار درگرو آن بوده و هست که فروشندگان نیروی کار یعنی توده کارگران جز فروش این کالا هیچ راه و هیچ امکان دیگری برای گذران زندگی نداشته باشند. بنابراین، جز فروش نیروی کار باید هرگونه امکان دیگر زندگی از کارگران سلب می شده است. به عبارت دیگر، علاوه بر تبدیل اجباری بردگان و رعیت ها به کارگران مزدی فروشندگان نیروی کار، باید از انبوه تولیدکنندگان مستقل و خرده پا نیز سلب مالکیت می شده و آنان نیز به درون اردوی بی شمار کسانی که جز فروش نیروی کار هیچ امکان دیگری برای زندگی نداشته اند رانده می شده اند. انباشت اولیه سرمایه جز از طریق سلب مالکیت قهرآمیز میلیون ها تولیدکننده خرد و تبدیل آن ها به بردگان مزدی فاقد هرگونه مالکیت و سایل تولید که برای زنده ماندن راهی جز تن دادن به استثمار کارمزدی نداشته اند امکان پذیر نبوده است. تنها با طی شدن این روند بوده که صاحبان و سایل تولید می توانسته اند به راحتی و سادگی کالایی به نام نیروی کار را در بازار بخرند و ارزشی اضافه بر ارزشی که صرف خرید آن کرده اند از این کالای زنده بیرون بکشند. اما رابطه اجتماعی سرمایه، چنان که از نام آن پیداست، دو طرف دارد. تحقق شرط بالا فقط امکان خرید نیروی کار برای سرمایه دار را فراهم کرده است. کارگر نیز باید از امکان و «آزادی» فروش (یا عدم فروش) کالای خود برخوردار می شده است. و این همانا شرط دوم رواج و حاکمیت رابطه سرمایه در جامعه بوده است. همان گونه که رابطه کالایی بین انسان ها مستلزم به رسمیت شناسی حق مالکیت انسان ها بر کالاهایی است که آنان تولید کرده اند و آن کالاها را متعلق به آن ها می داند، حق مالکیت کارگر بر نیروی کارش به عنوان کالایی که کارگر آن را در بدنش تولید می کند نیز باید به رسمیت شناخته می شده است. به بیان دیگر، برای آن که خرید و فروش نیروی کار به عنوان رابطه اقتصادی حاکم بر جامعه متحقق می شده است، جامعه می باید فروشندگان نیروی کار را به عنوان **فرد متساوی الحقوق** با سایر انسان ها به رسمیت می شناخته است. اگر تا پیش از حاکمیت سرمایه، افراد طبقه محکوم به استثمار به صورت برده یا رعیت زندگی می کرده اند که هیچ گونه حقوق مساوی با افراد طبقات حاکم نداشته اند، از آن پس افراد طبقه استثمارشونده باید از کارگران «آزاد»ی تشکیل می شده اند که با افراد طبقه استثمارگر **حقوق برابر** دارند. به این معنا، تا آنجا که به جنبه **حقوقی و قانونی** رابطه خرید و فروش نیروی کار مربوط می شود، دو طرف این رابطه با هم برابرند و هیچ گونه تفاوتی بین آنان وجود ندارد. اما بیرون از این جنبه حقوقی و قانونی و در **واقعیت**، بین سرمایه دار و کارگر دنیای عظیمی تفاوت که نه، تضاد وجود دارد: اولی در اوج ثروت و قدرت و لذت زندگی می کند و دومی در حسیض فقر و ضعف و ذلت. پس، برابری حقوقی بین کارگر و سرمایه دار یک برابری صرفاً **صوری یا ظاهری** است و نه واقعی. به سخن دیگر، با تحقق شرایط حاکمیت سرمایه، سرمایه دار از یک امکان **واقعی** برای استثمار کارگر و بدین سان ثروت و قدرت و لذت برخوردار می شود، حال آن که کارگر صرفاً «آزادی» و «برابری» **ظاهری** برای فروش نیروی کارش را به دست می آورد. از نظر **حقوقی**، همان گونه که سرمایه دار آزاد است که نیروی کار کارگر را بخرد یا نخرد، کارگر نیز «آزاد» است که نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد یا نفروشد. اما از نظر **واقعی**، کارگر آزاد نیست و نمی تواند نیروی کارش را به سرمایه دار نفروشد، زیرا اگر این کار را بکند حتماً از گرسنگی می میرد، در حالی که اگر سرمایه دار نیروی کار کارگر را نخرد به هیچ وجه از گرسنگی نخواهد مرد. و این همان نابرابری به معنای **واقعی** است. بدین سان، در پس ویتترین دنیای سرمایه داری، یعنی برابری حقوقی انسان ها، یک نابرابری واقعی نهفته است. آنچه از آن به عنوان **دموکراسی** یاد می شود چیزی جز همین ویتترین پنهان کننده نابرابری واقعی انسان ها نیست. یکی از سازو کارهای اعمال دموکراسی یا برابری حقوقی در جامعه سرمایه داری، **انتخابات** است.

براساس این برابری حقوقی یا دموکراسی، ظاهر و جلو صحنه انتخابات این است که هرکس در جامعه یک رای دارد و همه از حق مساوی برای انتخاب شدن و انتخاب کردن برخوردارند. با این همه، مثل روز روشن است که عامل تعیین کننده برای انتخاب یک فرد مثلاً به عنوان رئیس جمهوری نه این برابری حقوقی بلکه دقیقاً همان نابرابری واقعی است. فرض کنیم کارگری نامزد انتخابات ریاست جمهوری می شود و هیچ منعی هم برای نامزدی او وجود ندارد. با آن که شرایطی چون رجل مذهبی و سیاسی بودن و برخورداری از مدرک تحصیلی و مدیریت و حسن سابقه و امانت و تقوا و ایمان به جمهوری اسلامی و مذهب رسمی کشور (طبق اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی) از همان ابتدا نامزدی کارگران برای این انتخابات را منتفی می کند (از میان ۴۷۵ نفر متقاضی نامزدی ریاست جمهوری، شورای نگهبان فقط ۴ نفر را واجد شرایط این نامزدی شناخت!!) اما به هر حال فرض محال، محال نیست. فرض کنیم کارگر مورد بحث تصادفاً از فیلتر شورای نگهبان می گذرد و واجد شرایط نامزدی ریاست

جمهوری شناخته می شود. اما برای آن که رای دهندگان به این کارگر رای بدهند لازم است او را بشناسند و برنامه او را بدانند. پرسش این است که این کارگر که به احتمال زیاد چندین ماه است دستمزد نگرفته و به صغیر و کبیر هم بدهکار است با کدام پول و کدام امکانات می خواهد برای خود تبلیغ کند و خود را به رای دهندگان شناساند؟! روشن است که کارگر مورد بحث ما در مقایسه با سرمایه دار یا سیاستمدار سرمایه داری که میلیاردها تومان محصول استثمار بی حد و مرز و مصادره دستمزدهای کارگران را به کمک حزب و دفتر و دستک و امکانات گوناگون دولتی و غیردولتی و انواع رنگارنگ سندهای انتخاباتی خود صرف تبلیغات و شناساندن خود و برنامه هایش می کند، به هیچ وجه توان رقابت ندارد و شکست او از پیش روشن است. حال فرض کنیم - یک فرض محال دیگر - که کارگر مورد نظر ما باز هم تصادفاً از پس رقابت با سرمایه داران و دولتمردان سرمایه برآید، آرای رای دهندگان را نیز به دست آورد، به عنوان رئیس جمهوری انتخاب شود و ولی فقیه نیز حکم ریاست جمهوری او را تقویض کند!!! پرسش این است که این کارگر متوهمی که نظام سرمایه داری در واقع او را سرکار گذاشته و به عمله و اکره خود تبدیل کرده اکنون که به عنوان رئیس جمهوری!! از شش جهت در محاصره انواع و اقسام ساختارها و قوانین و مقررات و سازو کارها و زرادخانه های دولت سرمایه داری قرار گرفته چگونه می خواهد این نظام را به سود کارگران تغییر دهد یا دست کم مهار کند؟! البته باید گفت که در آغاز پیدایش نظام سرمایه داری در غرب و در مقطعی از تاریخ این نظام، امکان تغییر آن به صورت مسالمت آمیز یا دست کم اصلاح آن از طریق سازوکارهایی چون انتخابات وجود داشته است. اما این مقاطع بسیار زودگذر و موقت بوده اند و به سرعت به تاریخ پیوسته اند. دولت یا ماشین اداری - نظامی سرمایه داری بلافاصله با محکم کردن پیچ و مهره های خود و به خون کشیدن مبارزات ضد سرمایه داری کارگران از یک سو و حاکم کردن سوسیال دموکراسی و اتحادیه های کارگری سندیکالیست از سوی دیگر نه فقط امکان گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری بلکه حتی انجام اصلاحات در آن را یکسره منتفی کرده است، به طوری که قرن ها است که خلاصی از این نظام جز از طریق درهم شکستن دولت آن و کسب قدرت سیاسی توسط شوراهای انقلابی طبقه کارگر مقدور نیست. بنابراین، اکنون دیگر حتی در غرب - چه رسد به جهنم سرمایه داری ایران - کارگری که به عنوان رئیس جمهوری انتخاب شده و واقعا و صادقانه در این تصور است که می تواند برای کارگران کاری بکند نه تنها نمی تواند هیچ اقدامی علیه نظام سرمایه داری انجام دهد بلکه بدون هیچ تردیدی خود به عامل تدارک هجوم هر چه بیشتر طبقه سرمایه دار به طبقه کارگر تبدیل می شود. انتخابات، که به توهم برابری انسان ها در اعمال اراده برای تعیین سرنوشت سیاسی خود دامن می زند، در عمل و در واقع چیزی نیست جز سازو کاری برای تجدید قوای نظام سرمایه داری. اگر به تبلیغات کسانی چون موسوی و کروبی که خود را کاندیدا کرده اند تا جای رئیس جمهوری فعلی را بگیرند دقت کنیم خواهیم دید که این افراد و احزاب در واقع به احمدی نژاد انتقاد می کنند که چرا کارکرد نظام سرمایه داری را مختل کرده است. چرا مثلاً اصل ۴۴ قانون اساسی در مورد خصوصی سازی را خوب اجرا نکرده است. چرا برای رابطه بهتر با آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری تلاش نکرده است. چرا از منابع مالی دولت و بانک ها و در واقع از محصول استثمار بیکران طبقه کارگر به اندازه کافی به حلقوم سرمایه داران نریخته تا از ورشکستگی آن ها جلوگیری کند. چرا قانون کار را بیش از پیش به نفع کارفرمایان و سرمایه داران خصوصی تغییر نداده تا با سلاخی هر چه بیشتر دستمزد کارگران سود آنان را سرشارتر از پیش سازد. چرا در واقع آنان بدین ترتیب به مردم می گویند اگر به آن ها رای بدهند سرمایه داری را از مخصصه ای که احمدی نژاد برای آن درست کرده است نجات خواهند داد. بنابراین، انتخابات به جای دولتمردان و سرمایه سالارانی که برای مدتی (مثلاً ۴ سال) نظام استثمار کارمزدی را اداره کرده اند فرد یا افراد تازه نفس و کهنه کارتری را برای تقویت این نظام به کار می گمارد تا سرمایه داری بهتر بتواند تسمه از گرده کارگران بکشد و بدین سان بهتر از دولتمردان سابق مثلاً از پس بحران ذاتی خود برآید. انتخابات هیچ چیز نیست جز ابزاری برای این امر، منتها این را به دست کارگران و با رای آنان انجام می دهد تا این توهم را در آن ها دامن زند که گویا نماینده خود را انتخاب کرده اند!! ما کارگران باید بدانیم که در دنیای سرمایه داری زندگی می کنیم، دنیایی که بر پایه ملزومات و شرط و شروط ارزش افزایی سرمایه ها می چرخد. در همه جا سرمایه است که نقطه شروع و رجوع همه برنامه ریزی ها، سیاست گذاری ها، قانون گذاری ها، تصمیم گیری ها و در یک کلام فعل و انفعالات اجتماعی جاری است. رئیس دولت، نماینده مجلس و دولتمردان دیگر انتخاب نمی شوند تا به انتظارهای شهروندان و توده های کارگر انتخاب کننده پاسخ دهند. چنین تصویری از بنیاد واهی و پوچ است. این ها همه انتخاب می شوند تا در مورد چگونگی نظم تولیدی، نظم سیاسی و اجتماعی سرمایه و چگونگی تحمیل نیازها و شروط و ملزومات بقای مناسبات کارمزدی بر طبقه کارگر هر جامعه ای نقش کنند. اساساً معنای انتخابات همین است و چیزی جز این نیست. نفس موضوعیت این پدیده در دنیا متضمن این معنی است که نظام سرمایه داری منزلگاه طبیعی زندگی ما است. رابطه خرید و فروش نیروی کار شالوده هست و نیست ما است. همه چیز باید بر محور بقای این رابطه چرخ بخورد و سازمان یابد. اشتغال آدم ها، بیکار بودن آن ها، گرسنه یا سیر بودن، مسکن داشتن یا بی خانمان بودن، لباس داشتن یا نداشتن، از چیزی

به نام آزادی و امنیت برخوردار بودن یا زیر فشار چماق و باتوم و شکنجه پلیس و نیروهای امنیتی و تیغ تیز دیکتاتوری دم نزدن و مردن، در کجا زندگی کردن، کجا متولد شدن و مردن، معنای امنیت و آزادی و حقوق، محتوای قانون و عدالت و برابری و در یک کلام هر چه مربوط به زندگی انسان است باید توسط سرمایه و بر پایه منویات ارزش افزایی بیش از پیش سرمایه تعیین شود. انتخابات در هیچ کجای این دنیا قرار نیست کمترین خراشی به اصالت، اعتبار، صلابت، قدرت و عظمت این رابطه وارد سازد. انتخاب شونده‌ها باید حافظ و مدافع و نیروی تضمین کننده بقای این مناسبات باشند. همه چیز باید شمع وجود رابطه تولید ارزش اضافی باشد. این رابطه است که شالوده هستی جامعه است و حاصل هر انتخابات در «آزاد»ترین و دموکراتیک ترین شرایط و حالت ممکن باید از این رابطه و نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی ناشی از آن محافظت کند. انتخابات انجام می شود تا افراد، دستگاه های قدرت و نهادهای دولتی تحمیل کننده نظم سرمایه بر زندگی توده کارگر دنیا تعیین شوند، تا نظم ارزش افزایی سرمایه هر چه عالی تر تأمین و تضمین گردد، تا کل شرط و شروط استثمار هر چه وحشیانه تر بردگان مزدی دنیا توسط سرمایه به قانون و برنامه تبدیل گردد و بر حیات اجتماعی کارگران تحمیل شود. انتخابات در همه جا و مستقل از چند و چون آزاد بودن یا نبودنش چیزی جز این نیست. بنابراین، مسئله ما کارگران به هیچ وجه آزاد بودن یا نبودن انتخابات نیست، زیرا تا سرمایه داری وجود دارد چیزی به نام انتخابات آزاد سراسر خرافه بافی و توهم آفرینی و وارونه پردازی است. بخش هایی از طبقه سرمایه دار همواره و به ویژه با فرار سیدن هر انتخابات تلاش می کنند تا ما را در غوغای انتخابات آزاد غرق کنند. مراد آنان از انتخابات آزاد فقط یک چیز است: میدان رقابت آن ها با حریفان طبقاتی شان بازتر شود تا نقش کلیدی تری را در برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری و سهم بیشتری از قدرت سیاسی را به دست آورند و این برنامه ریزی و اعمال آن علیه توده های کارگر را آن گونه که خودشان فکر می کنند درست است پیاده کنند.

در این جا سؤال های زیادی مطرح خواهد شد. اولین سؤال این است که درست است که در انتخابات تقلب می شود و معمولاً آرای که اعلام می شود بمراتب بیش از آرای است که به صندوق ها ریخته شده است. اما نمی توان منکر شد که به هر حال جمعیت زیادی از کارگران در انتخابات شرکت می کنند. اگر واقعاً انتخابات هیچ مشکلی از زندگی توده کارگران را حل نمی کند پس چرا آنان به رغم مجبور نبودن باز هم در خیمه شب بازی های انتخاباتی شرکت می کنند؟ آرای خود را به صندوق ها می ریزند، یک فرد یا یک حزب را انتخاب می کنند و علیه فرد یا حزب دیگر تبلیغ می نمایند؟ یکی را تا قله قدرت بالا می برند و دیگری را در موقعیت ضعیف تر قرار می دهند؟ برای یافتن پاسخ این پرسش فقط باید کمی به موقعیت جنبش کارگری و چگونگی آرایش قوای میان طبقه کارگر و نظام سرمایه داری نگاه کنیم. به جرات می توان گفت که ۹۰ درصد توده کارگرانی که ظاهراً بدون هیچ اجباری در انتخابات شرکت می کنند و به این یا آن فرد و یا این یا آن حزب رأی می دهند، به هیچ وجه عاشق چشم و ابروی فرد یا حزب مورد انتخاب خویش نیستند و اعتماد چندانی به آن فرد یا حزب ندارند. واقعیت این است که ضرب المثل معروف «نه از حب علی بلکه از بغض معاویه» در مورد مشارکت کارگران در انتخابات و رأی دادن آن ها مصداق کامل دارد. کارگران در انتخابات شرکت نمی کنند تا فرد یا حزبی را انتخاب کنند. آنان صرفاً به یک فرد یا حزب رأی می دهند تا فرد یا حزب دیگر انتخاب نشود و بدین سان خطر وحشتناک تر انتخاب فرد یا حزب دیگر را کاهش دهند. انتخابات دوم خرداد سال ۱۳۷۶ دقیقاً چنین پدیده ای بود. اکثریت عظیم ۲۰ میلیون نفری که به خاتمی رأی دادند دقیقاً به این علت به او رأی دادند که ناطق نوری یعنی کاندیدای مورد نظر جناح اصلی و متحجرتر حاکمیت انتخاب نشود. و چه بسا که چنین وضعیتی در انتخابات جاری امسال نیز تکرار شود. لازم به تأکید است که محاسبه رأی دهندگان در مورد انتخاب بین «بد و بدتر» نیز عموماً و در اکثر موارد غلط از آب در می آید، به این معنی که گزینش فرد یا حزب مورد نظر هم مخاطرات و دلواپسی های مورد نظر توده های کارگر رأی دهنده را رفع نمی کند. برعکس، همان فرد یا حزب منتخب برنامه ریزی تحمیل سیه روزی بر زندگی کارگران را به شیوه دیگری ادامه می دهد. دلیل این مسئله نیز روشن است و قبلاً آن را توضیح دادیم. دولت، مجلس و هر مؤسسه سیاسی محصول انتخابات باید مو به مو مصالح ماندگاری سرمایه داری و سودآوری هر چه انبوه تر سرمایه ها را پاسخ گوید. همه چیز حول این محور می چرخد. زندگی کارگران، اشتغال، بیکاری، رفاه و فقر، سیری و گرسنگی، آزادی های سیاسی و اجتماعی و همه چیز آن ها باید به مثابه تابعی از ملزومات ارزش افزایی سرمایه ها موضوع بحث، برنامه ریزی و سیاست گذاری دولت یا هر نهاد منتخب قرار گیرد. انتخاب شدگان نوکر سرمایه اند نه مسؤل معیشت و رفاه و امکانات و حق و حقوق کارگرانی که به آن ها رأی داده اند. همچنان که آشپز معروف ناصرالدین شاه قاجار خیلی ساده و بی ریا و رک و راست می گفت که او «نوکر سلطان است و نه نوکر بادمجان!». در این مورد مثال های بسیار زیادی می توان زد. به سیر حوادث جاری در فرانسه امروز نگاه کنیم. سارکوزی در یک انتخابات «آزاد» و با رأی شهروندان از جمله کارگران زمام امور را در دست گرفته است. توده کارگری که به دولت سارکوزی و مجلس کنونی فرانسه رأی داده است از همان نخستین روزهای شروع کار این دولت و این مجلس در حال

تظاهرات و راه پیمایی و جنگ و ستیز خیابانی علیه مصوبات همین نهادها است. این مسئله در همه جا بدون هیچ استثنا صدق می کند. کارگران سوئد در سال ۱۹۹۴ با شرکت وسیع در انتخابات، احزاب بسیار راست تر سرمایه را به حاشیه ساختار سیاسی قدرت راندند و مطابق معمول حزب سوسیال دموکرات را تا قله این ساختار بالا بردند. یک هفته پس از برگزاری انتخابات، دولت جدید سوسیال دموکرات حق غرامت بیکاری و بیماری میلیون ها کارگر بیکار و بیمار را از آنچه دولت قبلی تصویب کرده بود پایین تر آورد و فریاد خشم و عصیان کارگرانی که با « رأی آزاد» خود این دولت را بر مسند قدرت نشاندند بودند از گذشته هم بسی بلندتر و پرغوآتر شد. به این ترتیب، پاسخ این پرسش که چرا کارگران به رغم مجبور نبودن باز هم در این انتخابات ها شرکت می کنند و در واقع سر خود را به انتخاب بین « بد و بدتر» گرم می کنند این است که کارگران از سر بیچارگی و درماندگی و استیصال این کار را می کنند. پاسخ این پرسش در موقعیت ضعیف و فرومانده جنبش کارگری در مقابل یکه تازی بی عنان و افسارگسیخته سرمایه داری نهفته است. جنبش کارگری در سراسر جهان در حالت بسیار اسفباری قرار دارد. این جنبش اگر در ایران و جوامع مشابه زیر فشار سرکوب و دیکتاتوری در هم کوبیده شده و اگر در زیر این فشار هیچ گاه امکان ابراز حیات متحد و متشکل و مستقل و آگاهانه و افق دار را پیدا نکرده است در کشورهای غربی نیز اسیر سندیکالیسم و سوسیال دموکراسی و برهوت سازش با سرمایه داری بوده است. طبقه کارگری که گام به گام حول مطالبات معین طبقاتی و ضدکارمزدی خود متشکل نشده است، گام به گام قدرت متحد خود را علیه سرمایه به میدان نکشیده است، گام به گام علیه سرمایه تعرض نکرده است، گام به گام جنبش خود را آگاه تر و افق دارتر و نیرومندتر نساخته است، جنبشی که همواره در خندق کنی های رفرمیسم سندیکالیستی با سر به زمین سقوط کرده است، به حداقل ها تن داده است، طوق بردگی مزدی را بر گرده خود محکم تر و محکم تر ساخته است، آری چنین جنبشی و چنین کارگرانی از سر درماندگی و بی پشت و پناهی خود را مجبور می بینند که برای بدتر نشدن اوضاع و امکانات زندگی خود به دامن این یا آن فرد و این یا آن حزب طبقه سرمایه دار بیاویزند و در وحشت از تعرض یک بخش از طبقه سرمایه دار به بخش دیگری از این طبقه متوسل شوند و سرانجام و به ناگزیر از بین بد و بدتر به انتخاب بد تن بدهند. جنبش کارگری در سراسر دنیا چنین وضعی دارد و شرکت کارگران در انتخابات نیز از این جا ناشی می شود. کارگران مجبور به رفتن پای صندوق های رأی نیستند. اما این فقط ظاهر ماجرا است. لفظ مجبور بودن یا نبودن مثل همه الفاظ و مفاهیم دیگر در شکل عام و کلی خود حاوی هیچ معنای مشخص و ملموسی نیست. کارگری که در یک واحد صنعتی عظیم تولید گلوله و تانک و توپ یا بمب اتم کار می کند به طور معمول فردی آدم کش و اهل کشتار کودکان و زنان و بمباران آلودگی های مسکونی میلیون ها انسان نیست. بر اساس معیارهای متعارف قضاوت، ظاهراً کسی هم او را مجبور به کار کردن در آن کارخانه نکرده است. چه بسا حتی از این که به هر حال کار دارد و دستمزدی می گیرد و نان فرزندانش را تهیه می کند بسیار هم خوشنود باشد. اما، با همه این ها، کار وی تولید گلوله و مسلسل و بمب و سلاح های کشتار توده های عظیم انسانی است و او چنین چیزی را مطلقاً نمی خواهد، سهل است از اندیشیدن به آن به وحشت هم می افتد. آری، او صد در صد مجبور است در جایی کار کند که سلاح قتل عام کودکان و زنان بی پناه دنیا را تولید می کند. منظور از گفتن همه این حرف ها آن است که مجبور بودن یا نبودن معانی زمینی و طبقاتی و اجتماعی دارند و فقط باید از این زاویه مورد توجه قرار گیرند. وقتی انسان ها قدرت تغییر وضعیت موجود زندگی خویش را ندارند، آنچه که زیر فشار این وضعیت انجام می دهند برایشان حالت اجبار دارد، هر چند که ظاهراً فرد یا نهاد یا دولت یا هیچ نیروی خاصی آنان را با زور سرنیزه به انجام آن مجبور نمی کند. هیچ کارگر دارای حداقل شعور و عقل و آگاهی خواستار زندگی در جهنم سرمایه داری نیست. خواستار استثمار شدن توسط سرمایه نیست. خواهان داشتن موقعیت فرودست و تحمل سلطه حکومت نیست. از این که حق دخالت در سرنوشت کار و تولید اجتماعی خویش را ندارد سخت ناراضی است. خواهان زندگی به صورت برده مزدی نیست. کل این ها حاصل قهر و اجبار و تحمیل نظام سرمایه داری است. اما هر کدام این ها در واژه نامه این نظام با طلایی ترین و آراسته ترین و پرچلاترین خطوط حق و حقوق و آزادی تزیین می شوند: حق اشتغال، حق رأی، حق انتخاب، حق شهروندی و دنیایی از این واژه ها که جهنم سرمایه داری را در پس و پشت خود پنهان می کنند و ردیف کردن آن ها روی کاغذ مثنوی هفتاد من می شود. کارگران در انتخابات شرکت می کنند، نه از آن رو که به نتایج این شرکت باور دارند، نه از این بابت که در گزینش خویش احساس آزادی می کنند، نه از این لحاظ که انتخابات را عرصه اعمال اراده خود برای تعیین سرنوشت سیاسی خویش می بینند. نه، کاملاً برعکس. به این دلیل در انتخابات شرکت می کنند که خود را سخت درمانده و بیچاره و مجبور و زیون می بینند، تا آن حد مجبور و ذلیل و مستأصل که فکر می کنند این تنها کاری است که می توانند انجام دهند. این همان منتها درجه اجبار است و برای رهایی از آن جز پیکار متحد، آگاهانه، متشکل و افق دار برای امحای کامل ریشه تمامی این اجبارها یعنی نظام سرمایه داری هیچ راه دیگری وجود ندارد. در شرایط موجود جهان و در سیطره حاکمیت نظام سرمایه داری

همه چیز اجبار و تحمیل و قهر و خلاف هر نوع آزادی و حق و حقوق انسانی است. تنها با مبارزه پیگیر علیه سرمایه است که می توان پایه های محکم این اجبارها، تحمیل ها و آزاد نبودن ها را سست و سست تر کرد و سرانجام از میان برداشت.

نکته دیگری که ممکن است در مقابل استدلال های ما طرح می شود این است که به هر حال در صورت وجود آزادی انتخابات، احزاب منتخب مجبورند به پاره ای خواسته های شهروندان از جمله توده های کارگر پاسخ دهند. زیرا در غیر این صورت قادر به ادامه حاکمیت خویش نخواهند بود. به نظر می رسد که آنچه گفتیم برای اثبات خرافه بودن و پوچ بودن این مدعا کافی باشد. در این جا فقط یک نکته دیگر را باید اضافه کنیم. در تمامی تاریخ حیات طبقه کارگر در سراسر دنیا هر کجا و هر میزان مطالبات توده های کارگر محقق شده فقط و فقط در پرتو فشار و اعمال قدرت کارگران علیه سرمایه بوده است. کارگران در هیچ کجای دنیا از طریق رأی دادن به این یا آن فرد و یا این یا آن حزب طبقه سرمایه دار قادر به دستیابی به هیچ مطالبه ای نشده اند. این سخن را تکمیل کنیم. حتی در کشورهایی که جار و جنجال آزادی انتخابات گوش فلک را کر کرده است کارگران فقط تا جایی قادر به بهبود وضعیت معیشت و امکانات اجتماعی خود شده اند و می شوند که اتفاقا به صورت متحد و سازمان یافته علیه دولت منبعث از «انتخابات آزاد» مبارزه کرده اند.

و سرانجام این پرسش ممکن است مطرح شود که درست است که انتخابات سازوکار جابه جایی بخش های مختلف طبقه سرمایه دار و سپردن برنامه ریزی نظام سرمایه داری از دست یک بخش از این طبقه به بخش دیگر آن است، اما اگر در چهارچوب سرمایه داری حتی امکان اندکی هم برای اصلاح اوضاع به سود طبقه کارگر وجود داشته باشد آیا نباید از بخش اصلاح طلب این طبقه در مقابل بخش محافظه کار آن حمایت کرد و در انتخابات به آن رای داد؟ هرچند پاسخ این پرسش را در لابه لای مطالب بالا داده ایم، اما برای وضوح بیشتر لازم است تاکید کنیم که اگر شرکت در انتخابات و دادن رای به کاندیدای «اصلاح طلب» تضمین کننده اصلاح اوضاع به سود طبقه کارگر باشد بی گمان باید در انتخابات شرکت کرد و به این کاندیدا رای داد. اما این نکته به ویژه پس از ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی اکنون دیگر باید برای همه روشن شده باشد که اصلاح نظام سرمایه داری آن هم سرمایه داری جهنمی ایران از طریق انتخابات امری یکسره منتفی و ممتنع است. اصلاح ناپذیری سرمایه داری ایران از طریق سازو کار انتخابات را هم تجربه نشان داده است و هم به لحاظ نظری می توان آن را نشان داد. اینجا جای توضیح این نکته نظری نیست. همین قدر می گوئیم که کارگران در برخورد با سرمایه داری ایران جز دو راه هیچ راه دیگری در پیش رو ندارند: یا تن دادن به توحش افسارگسیخته و بی حد و مرز کنونی و ادامه آن یا مبارزه علیه سرمایه داری برای از میان برداشتن آن. تاکید می کنیم که در جهنم سرمایه داری ایران حتی کوچک ترین اصلاحات نیز درگرو مبارزه متحد و متشکل طبقه کارگر برای برچیدن بساط سرمایه است. بنابراین، شرکت کارگران در انتخابات به امید اصلاح اوضاع به نفع کارگران هیچ چیز نیست جز رفتن به دنبال خود سیاه و گشتن به دنبال آدرسی که اصلا وجود ندارد. حال پس از توضیح بالا در مورد انتخابات، که نمی خواستیم طولانی شود اما با عنایت به جنبه آموزشی آن نتوانستیم کوتاه تر از این بیانش کنیم، باز می گردیم به پرسشی که در آغاز مطرح کردیم: **کارگران با انتخابات جاری ریاست جمهوری چگونه باید برخورد کنند؟**

با توجه به نکات بالا، به نظر ما، انتخابات جاری ریاست جمهوری ایران رویدادی کاملا سرمایه دارانه است و، درست از همین رو، بدیل طبقه کارگر در مقابل آن باید یک بدیل **ضدسرمایه داری** باشد. به عبارت دیگر، موضع کارگران در مقابل انتخابات باید چیزی فراتر از تحریم صرف آن باشد. تحریم صرف انتخابات نه حلال هیچ مشکلی است، نه هیچ ریالی از کوه عظیم سودهای سرمایه داران می کاهد، نه هیچ خراشی به ساختار قدرت و ماشین دولتی این طبقه وارد می سازد، نه پیشیزی به دستمزد هیچ کارگری اضافه می کند، نه هیچ گامی جنبش طبقه کارگر را به جلو می برد و نه هیچ چیز دیگری را به سود کارگران و زیان صاحبان سرمایه جا به جا می کند. کارگران باید اعلام کنند که ما آتش بیار معرکه سرمایه داران و دولت آن ها نخواهیم شد. ما به این کاری نداریم و اساسا مسئله ما نیست که چه کسی و کدام جناح سرمایه داری در این انتخابات پیروز می شود. آیا دوباره احمدی نژاد انتخاب می شود یا جای او را موسوی یا کروبی یا رضایی می گیرد. ما کل این انتخابات را رویدادی در اردوی بخش های مختلف دشمن طبقاتی خود می دانیم که همه آن ها در خالی کردن بیش از پیش سفره ما و سلاخی روزافزون جسم و جان ما متحد و متفق القول اند. مستقل از این که همین دولت کنونی به کار خود ادامه دهد - کاری که چیزی جز اداره ملزومات سرمایه علیه کارگران نیست - یا دولت دیگری جایگزین آن شود، ما از هر دولتی که سرکار باشد تحقق مطالبات خود را می خواهیم، مطالباتی که در «**منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران**» آمده است. با شروع جار و جنجال انتخابات با تمامی نیرو و هرچه وسیع تر و سراسری تر متحد می شویم، خود را به صورت شورایی سازمان می دهیم و پرچم مطالبات ضدسرمایه داری خود را به اهتزاز درمی آوریم. هر چه بیشتر در این راستا گام برداریم، هر چه دامنه اعمال قدرت متشکل و متحد خویش علیه سرمایه

را گسترش دهیم، به همان میزان نیز دولت محصول انتخابات سرمایه داری را بیشتر به قبول مطالبات خود مجبور خواهیم کرد . این تنها راه درستی است که باید درپیش گیریم. این همان راهی است که در صورت پیمودن پیگیرانه آن سرانجام ما را از شر نظام کارگرکش و انسان ستیز سرمایه داری رها خواهد ساخت.

بدیل کارگران درمقابل شرکت در انتخابات برافراشتن پرچم مطالبات ضدسرمایه داری طبقه کارگر است

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۵ خرداد ۱۳۸۸

www.hamaahangi.com

khbitkzs@gmail.com